

## زمینه های هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله

مکه حرم امن الهی و موطن پیامبر خدا(ص) است و آن حضرت در پنجاه و سه سالگی و پس از گذشت سیزده سال از بعثت خود، مجبور به ترک این شهر شد و در «یثرب» اقامت گزید. شکی نیست که هجرت آن حضرت، به دستور خدای متعال صورت گرفت؛ ولی آنچه زمینه ساز این هجرت شد عبارت است از: ۱. وضعیت مکه؛ ۲. زمینه سازی پیامبر(ص)؛ ۳. تهدید قبایل قریش مکه؛ ۴. فقدان حامی؛ اکنون موارد مذکور را به اختصار مورد بررسی قرار می دهیم:

منبع: مبلغان، دی و بهمن ۱۳۹۳ - شماره ۱۸۵، ربانی، سیدجعفر

### ۱. وضعیت مکه

پیامبر اکرم(ص) در چهل سالگی به رسالت مبعوث شد؛ ولی سه سال اول رسالت خود را به تبلیغ مخفیانه اختصاص داد و سپس، دعوت را آشکار کرده، ده سال در مکه به تبلیغ علنی پرداخت. ایشان به خصوص، هر سال هنگام حج به سراغ حاجیان رفته، در مکانهای پر ازدحام مانند مشعر، بازارهای عکاظ و ذی المجاز و مجنّه، حاجیان را به اسلام فرا خواند؛ ولی متأسفانه جز عده ای محدود، کسی به ایشان نگرید و اسلام نیاورد[۱].

دلیل این مطلب نیز دو چیز بود: یکی مخالفتها و تبلیغات سوء دشمنان سرسختی مانند ابولهب (عموی پیامبر(ص) [۲]) (و دیگری، خُلق و خوی خاص اهل مکه، در حالی که پیامبر خدا(ص) در راستای تبلیغ نبوت خود، به سراغ یک یک قبایل [۳] می رفتند.

در مقایسه بین مردم مکه و مدینه در سیزده سال اول بعثت، شاید بتوان تفاوتهایی را مطرح نمود، از جمله:

الف) بیش تر مردم مکه متکبر، خشن، لجوج، متعصب و دنیا دوست بودند؛ ولی اکثر مردم مدینه فروتن، بی آلايش، حقیقت جو، غیر متعصب و دارای روحیه نسبتاً فرهنگی، لذا قرآن به سرعت در بین اهل مدینه جا باز کرد و معارف آن در عمق دل‌های پاک آنان جای گرفت و به قول «حاکم نیشابوری»: «فانّها فتحت بالقرآن» [۴] (مدینه) با قرآن فتح شد».

ب) مردم مکه و به ویژه بزرگان قبایل تاجر، ثروتمند و رباخوار بودند و اسلام را با منافع خود در تضاد می دیدند، در حالی که مردم مدینه کارگر، کشاورز، زحمتکش و دارای زندگی متوسط بودند و کم تر تضادی بین منافع آنان و اسلام دیده می شد.

ج) اکثر مردم مکه عیاش، بی بند و بار، لا ابالی و اهل فحشا و منکرات به حساب می آمدند که اسلام تمام این مسائل را حرام و ممنوع کرد؛ ولی بیش تر مردم مدینه عفیف بوده، کم تر دچار فحشا و منکرات شده بودند، به این لحاظ بین فرهنگ آنان و اسلام کم تر اصطکاک پیدا می شد.

د) افکار توحیدی و اطلاع از ادیان الهی در مکه کم تر رایج بود و مردم مطالب چندانی از آن نمی دانستند؛ اما مدینه ایها در مجاورت با یهود، از ادیان الهی و ظهور پیامبر جدید مطلع بودند، لذا در ملاقات با رسول خدا (ص) به یکدیگر گفتند: «این همان پیامبری است که یهود بشارت آمدن او را می دادند، مبادا آنان در پذیرش دین جدید از ما سبقت بگیرند».

ه) اختلافات و جنگهای خانمان سوز چندین ساله بین دو قبیله اوس و خزرج، مردم مدینه را به ستوه آورده بود و دنبال راه چاره ای می گشتند، به طوری که یکی از آنان در ملاقات با پیامبر (ص) به این امر تصریح کرد [۵]. در یک کلام می توان اذعان نمود که روحیه عناد و وضعیت نابسامان فرهنگی مکه، اذیت و آزار و فشارهای قریش از علل هجرت رسول خدا (ص) از این شهر بود.

## ۲۰. زمینه سازی پیامبر (ص)

گرچه در بسیاری از موارد، تماسهای پیامبر (ص) با بزرگان و رؤسای قبایل سودی نداشت؛ ولی سبب شد حجاج یثرب هنگام بازگشت به وطن، ظهور پیامبر جدید را به عنوان مهم ترین خبر در مدینه منتشر سازند و توجه مردم آن سامان را به چنین امر مهمی جلب نمایند؛ زیرا آن حضرت در شهر مکه با برخی از مردم یثرب تماسهای متعددی را ترتیب دادند که هریک، زمینه را برای هجرت ایشان آماده نمود، از جمله:

الف) شخصی به نام «سويد بن صامت» از یثرب وارد مکه شد. پیامبر خدا با او ملاقات نموده، حقایق نورانی اسلام را برای وی تشریح کرد. وی در پاسخ عرض کرد: شاید این حقایق، همان حکمت لقمان است که من همراه دارم. پیامبر (ص) فرمودند: گفته های لقمان نیکوست؛ ولی آنچه خدا بر من نازل فرموده، بالاتر و بهتر است؛ زیرا مشعل هدایت و نور می باشد.

سپس حضرت برای وی آیاتی را خواندند که در جانش تأثیر گذارد و آیین اسلام را پذیرفت و به سوی مدینه بازگشت؛ ولی پیش از هجرت در «جنگ بعث [۶]» به دست خزرجیان کشته شد.

ب) «انس بن رافع» با گروهی از جوانان قبیله «بنی عبد الاشهل» که در میان آنها «ایاس بن معاذ» نیز وجود داشت، وارد مکه شدند. هدف آنان این بود که از قریش کمک نظامی بگیرند و بر ضد خزرجیان قیام کنند. پیامبر (ص) در جلسه آنان شرکت کرد و آیین اسلام را برای آنان تشریح کرد و آیاتی از قرآن را برای آنها تلاوت

نمود. ایاس که جوان با شهامتی بود، در این مجلس ایمان آورد و گفت: این آیین بهتر از کمکهای قریش است که برای آن به این نقطه آمده اید. ایمان این جوان که بدون جلب تمایلات رئیس قبیله صورت گرفت، خشم «انس» را برانگیخت و به همین سبب او برای تسکین ناراحتی خود، مشت‌هایش را پر از ریگ کرد و به صورت ایاس زد و گفت: ساکت باش! ما برای دریافت کمکهای قریش آمده ایم، نه برای پذیرفتن آیین اسلام. در این موقع جلسه پایان یافت و گروه مزبور به مدینه بازگشتند؛ ولی متأسفانه پس از این بازگشت، میان خزرج و اوس جنگ باعث رخ داد و ایاس در این نبرد کشته شد [۷].

ج) در ملاقاتی که بین پیامبر (ص) و قبیله «بنی عامر» صورت گرفت، یکی از بزرگان آنان به نام «بیحرة بن فراس» با اشاره به سوی پیامبر (ص) گفت: به خدا قسم! اگر من این جوان را از قریش می گرفتم، می توانستم به وسیله او عرب را بخورم. سپس رسول خدا (ص) را مخاطب قرار داده، گفت: اگر ما در این امر از تو پیروی کنیم و خدا تو را بر مخالفان پیروز گرداند، پس از خود این امر (حکومت) را به ما وا می گذاری؟ حضرت فرمودند: «أَلَا أَمْرُ إِلَى اللَّهِ، يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ؛ این کار به دست خداست، هر کجا که بخواهد، آن را قرار می دهد.» به همین سبب، بیحرة اسلام را نپذیرفت [۸]. از ما اجرای مذکور استفاده می شود که از ابتدا نیز امامت، امری «انتصابی» بوده است.

د) پیامبر اکرم (ص) در موسم حج با شش نفر [۹] از قبیله «خزرج» ملاقات کرده، به آنها فرمودند: آیا شما با یهود هم پیمانی دارید؟ گفتند: بلی. حضرت فرمود: بنشینید تا با شما سخن بگویم. آنان نشستند و سخنان پیامبر (ص) را شنیدند. در این هنگام حضرت آیاتی چند تلاوت کردند. سخنان رسول گرامی (ص) در آنها تأثیر عجیبی نهاد، به طوری که در همان مجلس همگی ایمان آوردند.

چیزی که به گرایش آنان به اسلام کمک کرد این بود که آنان از یهودیان شنیده بودند پیامبری از نژاد عرب که مروج آیین توحید و منقرض کننده بت پرستی است، به زودی مبعوث خواهد شد، لذا با خود گفتند: پیش از آنکه یهودیان پیش دستی کنند، ما پیامبر (ص) را یاری کنیم. گروه مزبور رو به پیامبر (ص) کرده، گفتند: میان ما آتش جنگ پیوسته فروزان است. امید آنکه خداوند به سبب آیین پاک تو آن را فرو نشاند. ما اکنون به سوی یثرب برمی گردیم و آیین تو را عرضه می داریم. هرگاه همگی اتفاق بر پذیرفتن آن کردند، برای ما گرامی تر از شما کسی نیست. این شش نفر برای انتشار اسلام در میان یثرب فعالیت خود را آغاز کردند [۱۰].

ه) تبلیغات پی گیر این شش تن، اثر خوبی بخشید و سبب شد گروهی از یثربیان به آیین توحید گرویده، مقدمه نخستین پیمان عقبه را محقق کنند. در سال دوازدهم بعثت، دسته ای مرکب از دوازده تن، از مدینه حرکت کردند و با رسول گرامی (ص) در «عقبه [۱۱]» ملاقات نمودند و بدین ترتیب نخستین پیمان اسلامی بسته شد. معروف ترین این دوازده تن: اسعد بن زراره و عباده بن صامت بودند. متن پیمان آنها پس از پذیرفتن اسلام، به قرار زیر بوده است:

«با رسول خدا (ص) پیمان بستیم که به وظایف زیر عمل کنیم: به خدا شرک نورزیم، دزدی و زنا نکنیم، فرزندان خود را نکشیم، به یکدیگر تهمت نزنینم و کار زشت انجام ندهیم و در کارهای نیک نافرمانی نکنیم».

رسول گرامی (ص) به آنان فرمود: اگر بر طبق پیمانتان عمل نمایید، جایگاه تان بهشت است و اگر نافرمانی کردید، در این صورت کار دست خداست؛ یا می بخشد و یا عذاب می کند. این پیمان، در اصطلاح تاریخ نویسان، به «بیعة النساء» معروف است؛ زیرا پیامبر (ص) در فتح مکه از زنان نیز به این ترتیب بیعت گرفتند [۱۲].

این دوازده تن با دلی لبریز از ایمان به سوی مدینه برگشته، به فعالیت تبلیغی پرداختند. سپس نامه ای را به پیامبر (ص) نوشتند که برای آنان مبلّغی بفرستد تا به آنها قرآن تعلیم کند. پیامبر (ص) «مصعب بن عمیر» که جوان خوش صدا و زیبایی بود، برای تعلیم و تربیت آنان فرستاد و در پرتو تبلیغات این مبلّغ توانا، مسلمانان در غیاب پیامبر (ص) دور هم جمع می شدند و اقامه جماعت می کردند [۱۳].

و پیمان عقبه اول، زمینه را برای عقد پیمان دوم فراهم ساخت؛ زیرا فعالیتهای مسلمانان در یثرب، جنب وجوش زیادی را به وجود آورد. مردم با شور و هیجان برنامه های اسلام را دنبال می کردند و همگی بی صبرانه در انتظار فرا رسیدن موسم حج بودند تا پیامبر خود را زیارت کنند. موسم حج فرا رسید و کاروانی متشکل از پانصد نفر - که هفتاد و پنج نفر [۱۴] آن مسلمان بودند - به سوی مکه حرکت کرد. پس از رسیدن کاروان به مکه، مسلمانان با پیامبر (ص) ملاقات کردند و از حضرت برای بیعت وقت خواستند. قرار شد نیمه شب سیزدهم ذی الحجه و در پایین عقبه منی گفتگو کنند.

به روایت طبرسی: این جلسه در خانه عبدالمطلب - که در نزدیکی عقبه قرار داشت - برگزار شد. حضرت علی (ع) و حمزه نیز پایین عقبه بر سر راه نگرهبانی می دادند. شب سیزدهم فرا رسید و پیامبر اکرم (ص) قبل از دیگران به همراه عموی خود (عباس [۱۵]) (در عقبه حاضر شدند. پاسی از شب گذشته بود. مسلمانان در حالی که مشرکان قریش در خواب بودند، مخفیانه به میعادگاه خود رفتند. آنگاه عباس خطاب به یثربیان گفت: ای گروه خزرج! اگر چنان می بینید که به آنچه به محمد (ص) وعده داده اید، وفادار می مانید و در مقابل مخالفانش از او محافظت می کنید، پیمان ببندید؛ ولی اگر چنان می بینید که وقتی نزد شما آمد، وی را تسلیم دشمن کرده، او را یاری نمی کنید، از اکنون او را رها کنید.

یثربیان به عباس قول مساعد داده، گفتند:

آنچه تو گفتی، شنیدیم. ای رسول خدا! تو خود سخن بگو و هر پیمانی می خواهی، برای خود و خدایت بگیر. پیامبر (ص) گفتار خویش را با تلاوت قرآن آغاز کردند و آنان را به سوی خدا دعوت و به اسلام تشویق نمودند و سپس فرمودند: «با شما بیعت می کنم بر اینکه از من دفاع کنید، همان گونه که از زنان و فرزندانان دفاع می

کنید!» انصار به اتفاق پاسخ مثبت دادند. همچنین آنان پیمان بستند که پیامبر(ص) خلافت را به هر کس که بسپارد، مخالفت نکنند.

«ابوالهیثم بن تیهان» گفت: ای رسول خدا! میان ما و یهودیان رشته هایی است که آنها را قطع می کنیم، پس مبادا که ما پیوند خود با آنان را قطع نماییم و آنگاه که خدا تو را پیروز کرد، ما را رها کنی و به سوی قوم خود بازگردی! رسول خدا(ص) لبخندی زد و فرمود: «خون من، خون شما و حرمت من، حرمت شماست. من از شما هستم و شما از من هستید. با هر کس که شما بجنگید، من نیز می جنگم و با هر کس شما صلح کنید، من نیز صلح می کنم.» در این هنگام یثربیان ضمن اعلام آمادگی و رضایت کامل، مراسم بیعت را انجام دادند، سپس رسول خدا(ص) فرمود: دوازده نفر از میان خود برگزینید تا مسئول و مراقب بقیه باشند. آنگاه حضرت وعده دادند که در موقع مناسب به یثرب هجرت کنند [۱۶].

### ۳۰. تهدید پیامبر(ص)

پیمان دوم بین پیامبر (ص) با مردم مدینه در عقبه، سبب وحشت مشرکین مکه گردید و آنان را در دارالندوه [۱۷] گرد هم جمع کرد. سخنگوی جمعیت مشرکین در آغاز جلسه، سخن از تمرکز نیروهای اسلام در مدینه و پیمان «اوسیان» و «خزرجیان» به میان آورد، سپس افزود: ما مردم «حرم» نزد تمام قبایل محترم بودیم؛ ولی محمد(ص) میان ما سنگ تفرقه افکند و خطر بزرگی را برای ما ایجاد کرد. اکنون جام صبر ما لبریز شده است. راه نجات این است که فردی با شهامت از میان ما انتخاب شود و به زندگی اش در پنهانی خاتمه دهد و اگر «بنی هاشم» به نزاع و کشمکش برخیزند، دیه و خونبهایش را بپردازیم.

شیطان که خود را مردی نجدی معرفی کرده بود، در این جلسه حاضر شد و گفت: این نقشه هرگز عملی نیست؛ زیرا بنی هاشم قاتل محمد(ص) را زنده نمی گذارند و پرداخت خونبها آنان را راضی نمی سازد و هر کس داوطلب اجرای این نقشه گردد، باید نخست خود دست از زندگی بشوید و در میان شما چنین کسی وجود ندارد.

یکی دیگر از سران آنها به نام «ابوالبختری» گفت: صلاح این است که پیامبر(ص) را زندانی کنیم و از روزنه کوچکی به وی نان و آب بدهیم و از این طریق جلوی انتشار آیین او را بگیریم. بار دیگر آن پیر نجدی (شیطان) لب به سخن گشود و گفت: این فکر از نقشه قبلی کم تر نیست؛ زیرا با این وضع نیز بنی هاشم با شما به جنگ و ستیز برمی خیزند و سرانجام او را آزاد می سازند و اگر در این باره موفقیتی به دست نیاورند، در موسم حج از قبایل دیگر استمداد می جویند و با کمک آنان وی را آزاد می کنند.

شخص سومی از آن میان نظر دیگری داد و گفت: شایسته این است که محمد(ص) را بر شتری چموش و سرکش سوار کنیم و هر دو پایش را ببندیم و شتر را رم دهیم تا او را به کوه ها و سنگها بزند و بدنش را متلاشی سازد و

اگر احیاناً سالم ماند و در سرزمین قبایل بیگانه فرود آمد، هرگاه بخواهد در میان آنها آیین خود را ترویج کند، خود آنان که از طرفداران سرسخت بت پرستی اند، به حساب او می رسند.

باز پیر نجدی این نظر را نادرست شمرد و گفت: شیرین زبانی و سحر بیان محمد(ص) برای شما مکشوف است. او با لطافت بیان و بلاغت سخن، قبایل دیگر را با خود همدست می سازد و بر شما می تازد. بهت و سکوت بر مجلس حکمفرما شد. ناگهان ابوجهل - و به نقلی خود آن پیر نجدی - گفت: طریق منحصر و خالی از اشکال این است که افرادی از تمام قبایل انتخاب شوند و شبانه دسته جمعی به خانه محمد(ص) حمله برده، او را قطعه قطعه کنند تا خونبهایش در میان تمام قبایل پخش گردد. بدیهی است که در این صورت بنی هاشم قدرت نبرد با تمام قبایل را نخواهند داشت. این فکر به اتفاق آرا تصویب شد و افراد برای این ترور انتخاب شدند و قرار شد با فرا رسیدن شب، آنها مأموریت خود را انجام دهند[۱۸].

در اینجا بود که با امداد الهی پیامبر اکرم(ص) از نقشه شوم دشمنان مطلع گردید: «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» [۱۹] «به خاطر بیاور) هنگامی را که کافران نقشه می کشیدند که تو را به زندان بیفکنند، یا به قتل برسانند و یا (از مکه) خارج سازند. آنها چاره می اندیشیدند (و نقشه می کشیدند) و خداوند نیز تدبیر می کرد و خدا بهترین چاره جویان و تدبیرکنندگان است.»

#### ۴. فقدان حامیان

در طول دوران فشار و اختناق در مکه مکرمه، یکی از عواملی که سبب آرامش پیامبر(ص) می شد، غیر از امیرالمؤمنین(ع) وجود دو حامی مهم، تأثیرگذار و جان نثار بود که پیوسته و در همه جا باعث تسلی دل ایشان می گردید. آن دو حامی جناب ابوطالب (عموی پیامبر) و حضرت خدیجه(ع) بودند؛ اما وفات این دو بزرگوار در یکسال، بر پیامبر(ص) بسیار گران آمد و به جهت نبود این دو، فشار قریش بیش تر شد. حضرت سال سیزدهم بعثت را «عام الحزن» نام گذاردند و سپس به دستور خداوند، تصمیم به هجرت به مدینه (که تا آن روز یثرب نام داشت) گرفتند [۲۰].

#### فداکاری امام علی(ع)

پیامبر(ص) برای کور کردن نقشه دشمن باید کسی را در رختخواب خود می خواباندند تا مشرکان تصور کنند که ایشان درون خانه می باشند، در نتیجه، تنها به فکر محاصره خانه حضرت باشند و عبور و مرور را در کوچه ها و اطراف مکه آزاد بگذارند، لذا پیامبر(ص) این پیشنهاد را با امیرالمؤمنین علی(ع) مطرح نمودند و آن حضرت، بدون هیچ تأملی پذیرفتند. این همان شبی است که در تاریخ به «لیله المبیت» معروف شده است.

اهمیت این ماجرا به حدی است که به مناسبت‌های متعدد، خود حضرت علی و سایر معصومین (ع) آن را مطرح نموده، در مقام اثبات افضلیت آن حضرت، بدان استدلال کرده اند. و آیه شریفه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» [۲۱] بعضی از مردم، جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند؛ و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.» که به مناسبت آن نازل گردید، فضیلتی دیگر بر فضایل امیرالمؤمنین (ع) افزود.

ابن اثیر (م ۶۳۰ق) می نویسد: هنگامی که پیامبر خدا (ص) تصمیم به هجرت گرفتند، علی بن ابی طالب (ع) را با خود همراه نکردند؛ چراکه ادای قرضها و نیز رد اماناتی که نزد آن حضرت بود، به عهده او گذاردند، سپس به وی دستور دادند که در آن شب - که مشرکین خانه حضرت را محاصره کرده بودند - در بستر ایشان بخوابد و فرمودند: روپوش سبز حصرمی [۲۲] مرا روی خود بینداز تا آسیبی به تو نرسد، ان شاء الله. پس علی (ع) چنین کرد [۲۳]. ابن اثیر در ادامه نقل می کند که ماجرای لیلۃ المبيت، سبب افتخار خداوند به علی (ع) نزد ملائکه مقرب، مانند میکائیل و جبرئیل گردید؛ چراکه هیچ یک حاضر نشدند جان خود را فدای دیگری نمایند.

### پی نوشت ها

[۱] الطبقات الكبرى، محمد بن سعد بن منيع الهاشمي البصري (م ۲۳۰ ق)، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق/۱۹۹۰ م، ج ۱، ص ۱۶۹.

[۲] ابولهب پشت سر رسول خدا (ص) حرکت می کرد و می گفت: از او اطاعت نکنید که از دین برگشته است و دروغ می گوید. دیگران که چنین می شنیدند، با زشت ترین کلمات پاسخ پیامبر (ص) را می دادند و ایشان را می آزرده و می گفتند: خاندان و عشیره ات تو را بهتر می شناسند.

[۳] از جمله قبایلی که حضرتش سراغ آنان رفتند: بنو عامر بن صعصعة، محارب بن خصفة، فزاره، غسان، مره، حنیفه، سلیم، عبس، بنو نصر، بنو بکاء، کنده، کلب، حارث بن کعب، عذرة و حضارمة بودند.

[۴] إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال و الأموال و الحفدة و المتاع، مقریزی (تقی الدین أحمد بن علی المقریزی، متوفای ۸۴۵ ق)، تحقيق محمد عبد الحميد النميسي، بيروت، دار الكتب العلمية، ط الأولى، ۱۴۲۰ ق/۱۹۹۹ م، ج ۲، ص ۱۴۴.

[۵] ر.ک: پیام آوران رحمت، سید علی میر شریفی، انتشارات سمت، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۵ ش.

[۶] از جنگهای تاریخی دو قبیله اوس و خزرج «جنگ بعاث» است. در این جنگ، اوسیان بر رقیب خود پیروز شدند و نخلستانهای «خزرج» را سوزاندند. پس از آن، جنگ و صلح به طور متناوب رخ می داد.

[۷] الاستيعاب في معرفة الأصحاب، أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر (م ۴۶۳ق)، تحقيق: علي محمد البجاوي، دار الجيل، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م، ج ۱، ص ۱۲۶.

[۸] تاريخ الأمم و الملوك، أبو جعفر محمد بن جرير الطبري (م ۳۱۰ق)، تحقيق: محمد أبو الفضل ابراهيم، دار التراث، بيروت، چاپ دوم، ۱۳۸۷ق/۱۹۶۷م، ج ۲، ص ۳۵۰.

[۹] این شش نفر عبارت بودند از: اسعد بن زراره، عوف بن حارث، رافع بن مالک، قُطْبَةُ بن عامر، عُقْبَةُ بن عامر و جابر بن عبدالله بن رثاب.

[۱۰] إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال و الأموال و الحفدة و المتاع، تقى الدين أحمد بن علي المقریزی (م ۸۴۵ق)، تحقيق: محمد عبد الحميد النميسي، دارالکتب العلمیة، بيروت، چاپ اول، ۱۴۲۰ق/۱۹۹۹م، ج ۱، ص ۵۰.

[۱۱] منطقه ای نزدیک محل رمی جمره عقبه.

[۱۲] فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۵ ش، ص ۳۹۳.

[۱۳] الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۷۱.

[۱۴] دو نفر از آنها زن بودند.

[۱۵] شایان ذکر است که استاد سید جعفر مرتضی عاملی درباره حضور عباس، عموی پیغمبر(ص) تشکیک کرده و گفته است: حضور عباس بن نضله انصاری و سخن گفتن او که به سخنان عباس بن عبدالمطلب شباهت زیادی دارد و نیز تشابه اسمی آنان باعث شده عمداً و یا سهواً نام عباس بن عبدالمطلب به جای او آورده شود. (پیام آوران رحمت، سید علی میر شریفی، ص ۶۰).

[۱۶] البداية و النهاية، أبو الفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی (م ۷۷۴ق)، دار الفکر، بيروت، ۱۴۰۷ق / ۱۹۸۶م، ج ۳، ص ۱۵۸.

[۱۷] مکانی خاص در شهر مکه، برای جلسات مشورتی کفار و مشرکان.

[۱۸] فروغ ابدیت، ص ۴۰۴؛ امتاع الاسماع، ج ۴، ص ۱۹۴.

[۱۹] انفال / ۳۰.

[۲۰] إمتاع الأسماع، مقریزی، ج ۱، ص ۴۵.

[۲۱] بقره / ۲۰۷.



[۲۲] منسوب به سرزمین «حضر موت».

[۲۳] أسد الغابة في معرفة الصحابة، عز الدين بن الأثير أبوالحسن علي بن محمد الجزري (م ۶۳۰ق)، دارالفكر، بيروت، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م.